

مرغ و آسمان

تقدیم به آنهایی که پیش درآمد را نمی‌بینند

یه روز، وقتی مرغ زرد پا کوتاه پی جستن کرم مشغول نوک زدن به گل و لای کرت و باغچه بود چیزی از بالا خورد وسط کله‌اش. سرش

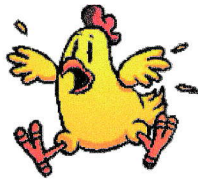


که بلند کرد دید انگار آسمان داره روی خونه ته کوچه پائین می‌آد و گرد و خاکش به این مزرعه رسیده. فریادش بلند شد که: «ای داد بیداد، دیدی چی شد؟ آسمون خراب شد!» و از ترس پا به دو گذاشت و دست به هوار برداشت که: «آی مردم!

آسمون داره خراب میشه! داره می‌آد زمین! آسمون داره می‌آد زمین!»

تمام مرغا و خروسا و بوقلمونا و مرغابیایی که در عالم بی‌خیالی خوش بودن و به تخم مرغشون هم نبود که سر خونه ته کوچه چی می‌آد اینقدر به مرغ زرد پا کوتاه خندیدند که روده بر شدند - درست همانطور که ما، وقتی

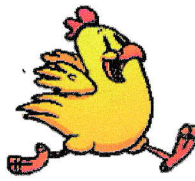
خودمون جمعیت خاطر داریم، به پریشان حالی
دیگران می‌خندیم - و برای سر به سر گذاشتن
هی ازش می‌پرسیدن، «چی داره میشه؟! جون من
بگوا!»



و مرغ زرد پا کوتاه هم هی جلز و ولز می‌زد: «بابا والله آسمون داره
می‌آد زمین!»

بالآخره خروس پرطمطراقی بهش گفت، «برو پی کارت خل دیوونه!
یه دونه نخود خورده تو سرت خیال می‌کنی دنیا خراب شده!» و قهقهه
را سر داد و سوای مرغ زرد پا کوتاه همه دل به دلش دادن و باهش دم
گرفتن.

هنوز صدای خنده پر ریشخند در و همسایه
بلند بود که ناگهان تیکه‌های گنده ابر
خاکستری و هوای یخزده مته قلوه سنگ و
شیشه شکسته با های و هوی و غرش و غوغا



بر سر همه باریدن گرفت.

اهل مزرعه، از خروس خوش خنده تا مرغ زرد پا کوتاه، همه زیر آوار
موندن، برای اینکه آسمون راستی راستی زمین آمده بود.

نتیجه اخلاقی:

بگش آتش خرد پیش از گزند
که گیتی بسوزد چو گردد بلند